

«هرمز» هم جاودانه شد



گروهی از هواداران «سازمان چریکهای فدایی خلق ایران»  
کرمانشاه

# «هرمز» هم جاودانه شد

گروهی از هواداران

«سازمان چریکهای فدایی خلق ایران»

کرمانشاه

... آهوی کوچولو دلش گرفت. رفت جلو و به گل لاله سلام  
کرد و گفت: لاله خانم چرا گریه می کنی؟ گل لاله سرش را بلند کرد  
قطره های اشکی که تو صورت سرخش بود روی بقیه سیاه داشت چکید.  
آهی کشید. اشکهایش را پاک کرد و گفت، ای آهوی کوچولو مگر  
نمی بینی که باغ ما مثل شب تاریک شده؟ مگر آن دیو سیاه را ندیدی  
آسمان نمی بینی که خورشید را زندانی کرده؟ ...  
پسر منم یکی از آنها بود که با پسر خاله کاسه پست و دختر گل  
آفتاب گردان هر سه یک روز به جنگ دیو سیاه رفتند. آنها یک روز بر دال  
باد که دشمن ابر سیاه است نشستند و رفتند و رفتند.  
اما ابر سیاه ناگهان خندید و غریب و شمشیرش برق زد و بعد  
دیگر بچه های ما برنگشتند.

علی اشرف درویشیان (ابر سیاه هزار چشم)

## «هرمز» هم جاودانه شد

هی! چه می‌کنید؟ چکاره‌اید؟ چکار کردید؟ چکار کردید؟ -  
مردان خدا!؟ تازه به دوران رسیده‌های مرتجع، وارثان کودن انقلاب،  
مردان ابله حقه‌باز شکم‌پرست به اصطلاح انقلابی چکار کردید؟  
گرچی را کشتند؟ گرچی، از معلمین زحمتکش و انسان شهرمان  
را تیرباران کردید؟ خلق کرد را از زمین و هوا به آتش کشیدید و ذوب  
کردید؟

زنان و دختران را غنیمت‌جنگی فرض کردید؟ مترقی‌ترین نیروها  
و خدمت‌گزارترین جوانان ایران را به جوخه آتش سپردید؟  
آه، که در این مدت کوتاه عمرتان چه‌ها که نکردید، این مردم  
شریف و داغ‌دیده چه خوشباوران و صادقانه سرنوشت انقلاب خونین  
خویش را به دستهای به‌ظاهر پاک و انقلابی شما سپردند. و شما - ای داد -  
بر قلم‌های ماکه از رژیم سابق و تداوم‌بیش از پنجاه سال اختلاف و شکنجه و  
زندانی زخم برداشته بود، نمک پاشیدید و حالا که ما داریم از شدت درد چون  
مادر گرچی، چون برادران گرچی، چون زن مبارز آذر نوش و چون  
تمام خانواده‌های داغ‌دیده کرد بر خود می‌پیچیم، شما می‌خندید و قهقهه

پیروزی سر می‌هید. یکی از جابینکارانان گفته بود «خوب درسی به آنها دادیم.» و ما می‌گوییم، خوب این درس را آموختیم. کارگران و زحمتکش‌ان و داغ‌دیدگان خوب آموختند و باز هم خواهند آموخت و فردا این آموخته‌ها شعله‌های آتشی خواهد شد که در دم خاکسترانان می‌کند.

غاصان! این پیروزی بر کامنان شیرین مبار. و حالا دیگر خوب و بد هم ندارید. همه شما سرو نه يك كسریاس هستید «رازی زاده» جابینکار از شما نیست؟ حاکم شرع حکومت اسلامی نیست؟ «اسلامی» دزد و قاچاقچی و آدمکش از شما نیست شاکر و فلاحی و جمران با آنها سابقه جنایت و خیانت از رؤسای شما نیستند؟ آن دروغ‌زن زبیا روی سخگوی دولت شما نیست؟ آن مردم که معلوم الحال سر برست زادیو و تلویزیون شما نیست؟ این یکی دیگر در تفرقه اندازی و توطئه گری بر علیه خفتها بی نظیر است. - خلخالی آدمکش و خائن به خلق از شما نیست؟ بازرگان این آدم زبان باز قدیم سازشکار رئیس دولت شما نیست؟ این کمیته‌چی‌ها و تفنگداران ضد انقلاب از شما نیستند و شما آنها را تحریک نمی‌کند و آنها به دستور شما آدم نمی‌کشند؟ چه خیال کرده‌اید؟ چه خیال می‌کند؟

امبریا لیسیم به کمک ارتجاع حاکم، آندو سه قدمی را هم که با جابازی‌های فهرمانانه خلق عقب‌نشسته بود. جمران کرد. آمد و دست مثل گذشته جا بافرص کرد و همان سلطه و نفوذ اقتصادی و نظامی و سیاسی و فرهنگی را این بار با عا و عمامه اعمال کرد. ارتش را با کسی سروصدا لباس اسلام پوشاند. (برای خوشامد بعضی از بزرگان



که بیش از این که غم مردم و زحمتکشانشان و مشکلات آنها را بخورند، غم اسلام را می‌خورند. غافل از این که راه رسیدن به اسلام هم حنی از این طرف است.) و روبروی کارگران و زحمتکشانشان و خلقهای محروم و ستمدیده ما قرار داد.

و آن وقت می‌بینی آنها که در این شرایط کاری از دستشان ساخته است در فکر خواندن دعای کامل در قنوت هستند. هیئات که بتوانید خلق را برهانید. هیئات که بتوانید خلق را شکست بدهید. خلق همچون درخت کاج تنومندی سرسبز و زنده و شکست‌ناپذیر - تمام شکستها موقتی است. باقی خواهد ماند هیچ پاییزی و هیچ سرمای خشک سوزاننده‌ای قادر نیست تمام «سوزن» های این کاج عزیز و عظیم را بکشد. ممکن است که بدانند ایشان - آنها که ترقی و تعالی و تساوی و استقلال برایشان مفهومی ندارد - بتوانند دهها «سوزن» از این درخت سر به فلک کشیده را بشکنند. اما هرگز نمی‌توانند این درخت کاج را از «سوزن» خالی کنند. این درخت میلبونها «سوزن» تیز و برنده و جوان دارد. و گرجی یکی از این «سوزن» های سبز و براق و تیز و برنده‌ای بود که نخم چشمان ارتجاع حاکم را نشانه رفته بود. و حالا چهل روز است که از شاخه جداش کرده‌اند. و بر خاک افتاده است، گرجی بر خاک افتاد. صدها چون گرجی بر خاک افتاده‌اند. از همین روست که خاک همیشه سوی مهربانی و بخشش می‌دهد. از همین روست که خاک، پاک و پاک‌کننده و پرورش‌دهنده است. گرجی بر خاک افتاد؟ چه پاک؟ و حنی ندارد. نازه، چه غم! که مبارزه در راه آرمان زحمتکشانشان و جنگ بر علیه دشمنان سباده‌دل خلق و این قبهان کودن، از بس باشکوه و انسانی است که هیچ

مهینی کمرشکن نخواهد بود.  
اهریمنی ترین نیروها پشت خلق را، پشت فرزندان خلق را،  
پشت کارگران و زحمتکشان را نتوانسته بخاک بمالد.

\*\*\*

رفته بودیم سرفروش. مادرش با فامیل‌ها آمده بودند. ساکت  
و بی صدا عزاداری می کردند. اشک آرام روی گونه‌هایشان می غلظید  
مادرش گریه نمی کرد. انگار اشکش تمام شده بود. آمد طرف ما،  
احساس کرده بود که ما هم عزیزمان را ازدست داده‌ایم. هممان را  
برانداز کرد. چشمانش از غم سیاهی می رفت و پلک‌هایش راهی بهم  
می زد. آمد جلو و به یکی از رفقا آهسته گفت: «قهرمان هرگز نمی میرد»  
و ما گنج مانندیم و هیچ کدام از ما نتوانست چیزی بگوید. با چیزی به  
دعمان نمی رسید با بعضی خفه کننده سنگینی که راه گلوی ما را گرفته  
بودند داشت که به زبان بیاییم. همه با هم گریه می کردیم. مادرش هم گریه  
می کرد. برگشیم و با هم نشینیم و گفتیم مادرش راست می گفت به این دلیل  
که خلق هرگز نمی میرد. جاودانگی خلق در مزاج و دانی قهرمان خلق است.  
آری غاصان و وارثان سازشکار و مرتجع! خلق همیشه زنده  
است. خلق ما آن قب تپنده وینه بنه خونیش - کلر گر - با آن شنهای  
باز و حجبش - دهقان - مرگ را نمی شناسد. میرایی برایش نیست.  
سرما می خورد، تب می کد و محملک درمی آورد، ضعف می گیرد و  
گاه از شدت ضعف بی هوش می شود و گاه از شدت گرمی بی حال  
می شود. اما هرگز نمی میرد. هنوز هیچ دیکتاتوری نتوانسته برای  
خلق عمیق رانسیل خلق کند. مگر خلق، خدا نیست؟ چرا، هست و بیشتر

از آن هم. خیلی بیشتر. و کیست جز خلق- خدا- که بتواند چیزی را خلق کند. اصلاً می‌دانید چرا خدا نمی‌میرد؟ چون درون سینه خلق است. خدا با این همه عظمت و ابدیت فقط خاطره گنگ و تاریکی است در ذهن جوشان و سیال خلق. آری- خدا جزء کوچکی از ذهن خلق است، در صورتی که گرجی و صدها چون گرجی از خود خلقتند. پس کدام جاودانه‌ترند؟ ها؟ پس مادر گرجی راست می‌گفت.

دیکتاتورها هم همه مخلوق هستند و آن کدام مخلوق است که بتواند خالق خود را- این خلق عظیم را- از پای در آورد؟ «خلق هزاران شاه و امیر و امام و خلیفه می‌نشانند به تخت و خود می‌کشاند به زیر.»

خلق دریاست و «دریا همه شب خوابش آشفته است» و این آشفنگی همان تاریخ است، و این آشفنگی مایه تصفیه است و تکرار این آشفنگی- تکرار تاریخ- تا آنجا ادامه دارد تا دیگر در دریای عظیم سینه خلق، فضولاتی از این قبیل که فراوان می‌بینیم وجود نداشته باشد. که دیگر همه خلق قلب و شش بشود تا دیگر آسوده بنید و نفس بکشد.

این است که ما معتقدیم- و بر این اعتقاد، اعتماد و ایمان داریم که سرانجام تاریخ خلق، روشایی و نور و نمودی و زلالی و باکی و خلاصه زندگیست. آری عاقبت تاریخ زندگی است و زندگی برار نلاطم و تاریخ است.

\*\*\*

یاد معلم شهید، رفیق زحمکشان و بار صمد  
گرامی باد



هرمز در سال ۱۳۲۴ در «درطولبه» یکی از محله‌های فقیرنشین کرماتشاه به دنیا آمد. او در اتافی نمود و کوچیهایی بیج و ایش و خاک آلود و پر از زباله با فقر آشنا شد. هرمز در طول زندگی در این محله‌ها شاهد بود که چگونه گاه و بی‌گاه همسایه‌ای، دوستی، «امیلی» «از يك تب دو ساعته می‌میرد» و چگونه خانواده‌ای هفت نفری، شام شب‌شان چهار حبه قند و يك نان سنگك خشك و خالی است.

بچه که بود پدرش مرد. دوره تحصیلی ابتدایی و متوسطه او به سختی گذشت. هوش سرشار و سرعت انتقال و تصمیم‌گیری از خصوصیات بارزش بود. بالاخره هرمز با رتبه دوم در استان امتحانات نهایی ششم متوسطه را گذراند و وارد دانشکده علوم (فیزیک) دانشگاه تبریز شد. در دانشگاه فقر همچنان با او بود. هرمز با علم به این که تنها و تنه‌راه نجات از فقر و بدبختی در علم «مار کبسم-لبنیم» نهفته است، با آگاهی کامل از این علم به مبارزه برخاست و به همین جهت يك بار در دانشگاه دستگیر و مدتی زندانی بود. بعد از آزادی با وجود مشکلات مختلفی که ساواک برایش ایجاد کرده بود توانست در سش را ادامه دهد و عاقبت لیسانس فیزیکش را بگیرد. به علت بیماری قلبی به سرباری نرفت و در آموزش و پرورش کرماتشاه استخدام و در دبیرستانهای شهر شروع به تدریس کرد.

اما طولی نکشید که مجدداً گرفتار و به زیر شکنجه دژ حیمان کشیده شد. رژیم نتوانست از او مدرکی بدست آورد و او را محکوم کند. معذالک او دو سال دیگر در زندان گذراند. بعد از آزادی تدریس و مبارزه را ادامه داد. در این هنگام دیگر رژیم نمی‌توانست در حلقه

چشمان شاگردان باو فایش که بیش از حد او را دوست داشتند به سادگی به او آسیبی نرساند و با دستگیرش کند. ولی همواره مزاحمش بود. تا این که مبارزات علنی اش به همراه خلق در مهرماه ۵۷ اوج گرفت. هرگز و همزمانش در راه تشکیل کانون معلمان کرمانشاه زحمات زیادی را متحمل شدند. رفیق گرجی یکی از بنیان گذاران این کانون بود. و با همین کانون توانستند معلمان و دانش آموزان را تا اندازه ای منسک کند و ضربات سختی بر پیکر رژیم فاشیستی و دست نشانده وارد آورند. چنانکه حرکات انقلابی فرهنگیان کرمانشاه در ایران بسی مانند بود و نقطه شروعی بود برای ضربات مهلک تر.

سحرانی های هرگز در کانون معلمان فراموش نشدنی است. این کانون بعدها به اسم «انجمن معلمان آزادی خواه» فعالیت می کرد. هرگز به همراه خلق با جانبازی های بی نظیر مبارزه کرد تا رژیم فاشیستی پهلوی فرو ریخت. ولی... امپریالیسم و ارتجاع که همواره از آگاه شدن خلق هراس داشته اند و مترصد بوده اند که در ابتدا پیشگامان خلق را از این خلق قهرمان بگیرند و بعد به سرکوبی خلق سرگرم شوند، بهی راه کشانیدن جنبش و در حین سرکوبی خلق رزمندگی کرد و دروغ و افترا بستن به این ستمدیدگان بسی پناه از احساسات به غلیان در آورده شده مردم، بر علیه خلق کرد سوء استفاده کرده (زیرا دشمن می ترسید در مواقع عادی دست به چنین جسارتها و جنایاتی بزند.) او را در ۲/۵ بعدا ظهر ۲۷ مرداد از دم خانه اش واقع در صد دستگاه ربهوده و به همراه ده نفر دیگر از بهترین فرزندان خلق در ۲ بامداد روز بعد در زندان

دبزل آباد کرمانشاه تیرباران کردند.

خاطره‌اش گرامی و جاودان  
نگ و نفرت بر سر تجمین

## معلم شهید «هرمز گرجی بیانی» قربانی سر درگمی و کوردلی از تجاع حاکم شد

مرتجمین بادستیاری و کمک همه‌جانبه امپریالیسم بهترین رفیق، برادر، همکار و راهنمای ما را فقط به جرم فعالیتهای گسترده‌اش و وحشت از محبوبیتی که هرمز گرجی بیانی در میان ما معلمین و مردم شریف کرمانشاه داشت به جوخه اعدام سپردند و تیربارانش کردند. چند روز پیش بی هیچ دلیل و مدرکی او را دستگیر کردند و خیلی زود بی هیچ سؤال و جواب و محکمه‌ای او را به همراه ده نفر دیگر از مبارزین و خادمان راه آزادی و استقلال و سرافرازی ایران تیرباران کردند و همه معلمان و مردم زحمتکش کرمانشاه را داغ‌دیده کرده و از خود منزجر و متنفر نمودند. و نشان دادند که این‌ها حتی از تاریخ هم نمی‌توانند عبرت بگیرند. مرتجمین ابداً نمی‌توانند با این جنایات و حرکات ضد مردمی خود ما را بترسانند و جلو افشاگری‌ها و حقیقت‌گویی‌های ما معلمین را بگیرند. چرا چون با شناختی که از رفیق هرمز داریم می‌دانیم و اطمینان داریم که او نیز از ما همین‌را می‌خواهد، استوار چون کوه بدون ذره‌ای سازش. ما در میان اشک و نفرت سوگند خورده‌ایم

به مر نجیب را افشا کنیم و با تمام نیرویمان علیه این ابلهان تازه بدوران رسیده مبارزه کنیم. این را بدانید که با کشتن گرجی، هزاران معلم دیگر راهش را ادامه می دهند و گرجی بیانی های دیگری می شوند. ما از پای نخواهیم نشست و آقای!! علی رازی زاده حاکم شرع (که نامشروعیتش و جایب پیشه گیش بر همه ما آشکار است) شما ارتش را و پاسداران را برای آدمکشی و سرکوبی خلعها پرورش دهید، ما هم لشکرمان را - ابن خیل عظیم دانش آموزان هوشیار و باشور و شوق را - پرورش می دهیم. اگر شخصیت های ضد خلقی بی چون حسین شاکرها و فلاحی ها و چمران ها فرمانده ارتش و نیروهای مسلح ضد مردمی شما هستند ما هم هر کدام فرمانده یک دسته و هر چند نفر از ما فرمانده یک گروهان از پر انرژی ترین و صادقترین نیروها هستیم.

ما قلم و زبان و کتاب داریم و خلقی محروم، زحمتکش و داغ دیده را در اطرافمان و شما توپ و تانک و ژ-۳ دارید و یک مشت عیاش خوشگذران سرمایه دار را در پشت سر، بگردید، تا بگردیم. ما پیروز می شویم. این را تاریخ می داند و اقرار کرده است و شما هم می دانید و درست به همین دلیل است که از ما وحشت دارید، اما هیچ به روی خود نمی آورید.

تا می توانید خود را مفضح و رسوا کنید، قلممان را بشکنید، زبانمان را ببرید، از ما بگربید ببندید و تیرباران کنید. کوچکترین عمر ما پنج سال است. کوچکترین صبر ما به اندازه مدت فرمانروایی شاست. این خرده بورژوازی سنتی و این بورژوازی به اصطلاح ملی و لیبرالی که شما هستید عاقبت خود را مفضح می کنید. مفضح کرده اید.

این را بزرگان گفته‌اند و بارها واقعیت پیدا کرده.

ما همچون آن رفیق مبارز، رنج‌دیده و صبورمان دیگر «درس می‌دهیم و به‌جای درس دادن برای بچه‌ها حرف می‌زنیم» و تا می‌توانیم ماهیت ضد خلقی شما مرتجعین را افشا می‌کنیم. تا آن وقت شما بمابید و این رسوایی و باری از جنابتهای هول‌انگیزتان بادش و راهش حاودان خواهد ماند.

مرگت بر امیرالمسلم امریکا و مرتجعین  
جمعی از معلمین پمشگام - کرمانشاه

## در حاشیه اعدام نیر و های انتالایی

یکی از پاسبانانی که ناظر بر جریان اعدام بوده گفته است، در مدت ۱۱ سالی که در زندان شهربانی کار می‌کردم شاهد حسابی به این فجیعی نبودم.

\*\*\*

حاجی مجتبی حاجی آخوند رئیس کمیته شماره ۲ گفته، بعد از این که ساعت ۵ بامداد (۵/۲۸) از مسافرت آمدم بعد از شبیدن حر شو که شدم و به‌عنوان بک‌مقام مسئول اصلاً از این جریان مطلع نبودم.

\*\*\*

عده‌ای از افراد کمیته شماره ۲ که با سابقه مبارزاتی عده‌ای از اعدام‌شدگان بخصوص هرمرگرچی بیانی آشنا هستند بعد از اعدام‌ها



گفته‌اند دست عناصر مشکوکی در کار است.

\*\*\*

اطرافیان سعید جمعری عضو ساواک (از همکاران بردیک رازی راده حاکم شرع) که بارها توسط نیروهای مشرفی کرمانشاه با ذکر شماره عضوینش در ساواک افشا شده بود بارها هرگز گری بیایی را نهدید به قتل کرده بودند و چندماه پیش به او پیام داده بودند که اسمت حـرو لیست است و مأمور قتل نیز انتخاب شده است.

\*\*\*

بعد از تیراندازی به شهدا شلوار حافی (شلوار محلی کردی) به تن اعدام‌شدگان کرده‌اند که بگویند در منطقه باوه دستگیر کرده‌ام در صورتی که ما و خود شلیک گلوله‌های زیادی به‌بای آنها اثر گلوله‌ای روی شلوار پوشانده شده به آنها دیده نشده است.

\*\*\*

از خانواده یکی از شهدا طلب ۱۰۰ تومان پول فسگت کرده‌اند و تا پول را نگرفته‌اند جازه را تحویل نداده‌اند.

\*\*\*

حازه‌ها را بی‌شرمانه در داخل تاکسی باری می‌ریزند که موقع تحلیه تاکسی بار سربیکی از شهدا به زمین اصابت می‌کند و شکاف بر می‌دارد.

تقلیل از «کار» - شماره ۳۰

## آنها که از بیداری خلق می‌ترسند

دبیران و آموزگاران شهر کرمانشاه را  
به جوخه اعدام سپرده‌اند

جنابانی هولناک و تکان‌دهنده تحت‌عنوان مقابله با ضد انقلاب و تحت پوشش اجرای عدالت اسلامی در شهر کرمانشاه به وقوع پیوست. در بین کسانی که در کرمانشاه به اتهام واهی قتل پاسداران اعزامی اعدام شدند نام دبیران و آموزگاران دیده می‌شود که هستی‌شان را در راه بیدار کردن نوجوانان میهن و پیگار با جهل خانمانسوز توده‌ها نهاده بودند. درست به همین دلیل به دست آنان که ادامه حیات خود را در گرو جهل توده‌ها یافتند شهید شدند.

ما از شرح حال کامل تمامی ۱۱ نفری که اعدام شدند اطلاع دقیقی نداریم. اما شهدای بیدار دل و فخرمان خلق هرمزگرجی بیانی و آذرنوش مهدویان را خوب می‌شناسیم. هرمزگرجی بیانی دبیر فیزیک دبیرستان‌های کرمانشاه هیچ‌گونه ارتباطی با وقایع اخیر باوه نداشت. جعلی بودن اراجیفی که درباره اتهامات او انتشار داده‌اند چنان آشکار است که قائلینش حتی به خود زحمت اثبات ادعای خود را نداده‌اند. اوفربانی نوطنه مرتجعین کرمانشاه و در رأس آن روحانی‌نمایی به نام جلیلی شد. زیرا روشنگری‌های گرجی خلاف مصالح همه مرتجعین بود که تنها با فریفتن توده‌ها می‌توانند به زندگی حقیر خود ادامه دهند.

کینه مرتجعین از هر مزگرچی وقتی به خونخواهی بدل شد که او بدگویی مرتجعین از مصدق و توهین به این شخصیت را افشا کرد و اجازه نداد يك مزدور کثیف ساواکی مبارزات مردم را لکه دار ساخته و به مبارزین خلق ایران توهین کند و مردم را در جهل نکبت بار نگه دارد. هر مرد رزیم شاه نیز به خاطر مبارزات و افشاگری هایش به زندان افتاد و شکمه شد. او در سیاه چالهای ساواک مردانه ایستاد و از آرمانهای خلق دفاع کرد و هیچ گاه تسلیم نشد. اینها نیز هر مز را به خاطر اعتقاداتش و تلاش خستگی ناپذیرش برای آگاهی توده ها از حاسه اش بیرون کشیدند و به ناجوانمردانه ترین شکلی که خاطره کشتار بیرحمانه روفی جزئی و هشت انقلابی دیگر را زنده می سازد به قتل رساندند. ساعت ۲/۵ بعد از ظهر چند نفر مسلح به خانه هر مز در کوی فرهنگیان کرمانشاه یورش بردند و همان جا او را به زیر ضربات سرنیزه و قداق تفنگ افکندند و پیکر خونینش را به زندان دیزل آباد بردند و در ساعت ۲/۴۰ نیمه شب در حیاط زندان با چشمان و دستان باز در حالی که از آرمان خلق و حقانیت مبارزات خود دفاع می کرد و زبونی و پستی جانبکاران را نشان می داد، به جوخه تیر سپرده شد. مبارز دیگر آذرنوش مهدویان دبیر دانشگاه کرمانشاه و دبیرستانهای شهر، نیز به اتهام داشتن اعتقادات مارکسیستی توسط مرتجعین فالانز شاسایی و دستگیر شد و به همراه هر مز گرچی و دیگران که هیچ ارتباطی با هم نداشتند ناجوانمردانه به جوخه اعدام سپرده شد. آذرنوش نیز هیچ گونه ارتباطی با وقایع اخیر پاوه نداشت و فقط به خاطر اعتقاداتش مورد کینه و نفرت ارتجاع فرار گرفت و به بهانه مصحک و احمقانه

قتل باسداران تبریز را نشان شد. این دبیران آزاده را تنها چند ساعت پس  
از دستگیری در خانه‌هایشان در کرمانشاه کشتند. جناب‌های کمی هم  
بی‌رحمانه‌ترین و وحشی‌ترین کشتار فرزندان آزاده خلق تحت پوشش  
مبارزه باضد انقلاب است.

مرجعینی که این توطئه جنایتکارانه را علیه دبیران دلیر و آگاه  
کرمانشاه تدارک دیده‌اند (حتی به خود رحمت نداده‌اند شواهدی هر  
چند جعلی برای اثبات شرکت آنها در درگیری‌های پاوه تهیه کند)  
هیچ کس حاضر نشده است شهادت دهد که اینان در کشتن کسی دست  
داشته و با اصلاً در پاوه دیده شده باشند. درست برعکس، هزاران نفر  
در کرمانشاه می‌دانند که این فرهمگیان شهید در روزهای اخیر در کرمانشاه  
بوده‌اند. به دنبال این فجایع اکنون مرجعین کرمانشاه دست به شناسایی  
وسیع نیروهای انقلابی زده و با یورشهای همه‌جانبه بیش از سیصد تن  
را تنها به خاطر داشتن اعتقادات راستین انقلابی، بازداشت و شکنجه  
کرده‌اند. باشد که فروغ آگاهی توده حقایق را به همه جهانیان بشناساند.  
آنان که امروز همه تریبون‌های تبلیغاتی را در انحصار خود در آورده‌اند  
و به طور یک‌جانبه و مغرضانه علیه نیروهای انقلابی سمپاشی می‌کنند  
چون هیچ بارقه‌ای از صداقت در وجودشان نیست، فجایعی را که تحت  
عنوان مبارزه باضد انقلاب در مین ماهر روز تکرار می‌شود نمی‌بینند.  
همه آنان که در برابر این فجایع مهر سکوت بر لب زده‌اند با آنان که  
امروز رندانه و دوپهلوی سخن می‌گویند خادمین فاشیسمی هستند که در  
راه است. فاشیسمی که بی‌گمان همین فرصت‌طلبان ناصدق را همچون  
فرمانبان می‌آزارد در کام خویش خواهد کشید و در اعماق تاریخ مدفون

خواهد ساخت . ما در برابر این جنایات ساکت نخواهیم ماند. اگر  
خون قادر به بیداری خلق است بگذار از خون ما رودخانه‌ای جاری  
شود .

درود بیکران خلق بر رفقای شهید  
رزمندگان سنگر کارگران و زحمتکشان  
مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع  
مرگ بر جنایتکاران و توطئه‌گران و نفاق  
افکنان  
پیروز باد مبارزات حق طلبانه توده‌های  
زحمتکش

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران  
۳ شهریورماه ۵۸



## هسولایتی های زحمتکش

مدنی «همولایتی» بیرون ندادیم. در این کار نه اشکالی بود و نه مصلحتی و نه کسی از این کار معمان کرده بود. فقط دیدیم که ما از خیلی شلوغ است، و الحق روزنامه و کتاب و اعلامیه های و حور و حور زیادی به دستمان می رسید و ما خیلی خوشحال بودیم. فکر کردیم این کار ما دیگر زیاد ضرورت ندارد. شاید هم ضرورت داشت و ما نمی فهمیدیم. فکر کردیم و دیدیم که کارهای لازم تری هست که ما باید انجام بدهیم. البته در انجام آن کارها هم زیاد موفق نبودیم. به دلایل زیادی از جمله بسبب عمومی و جمله حساب شده حزب الهی ها، و بیشتر از همه تقصیر خودمان بود که زیاد نکوشیدیم. مطالب دیگری هم بود که باید با اسم «همولایتی» بیرون می دادیم که نشد و حالا فکر می کنیم که ما این حرکاتی که اخیراً رژیم از خود نشان داده است، آن مطالب دیگر بیان شده اند. اما این کشتار فحیح از فرهنگیان و مبارزین و مخصوصاً تبرمان معلم انقلابی ما «هرمزگر حی بیانی» قلممان را خیلی آورد و کیممان را نسبت به مرتجعین صدچندان افرون کرد. این یکی را هم در این شرایط لازم دانستیم. تا بعد بیسم چه وضعی پیش می آید و چه چیزی لازم تر است. اعلامیه نوشته با پاره آجر و لاسٹیک کهنه و حگت و گریز و با

هر دو. انتخاب این‌ها اصلاً بدست ماها نیست. این قدرت حاکم است  
که شیوة مبارزه را تعیین می‌کند.

\*\*\*

«هرمز گرجی بیانی» معلم دلسوز و مبارز انسان دوست ما را  
رژیم انقلابی جمهوری اسلامی تبریاران کرد. ظاهراً به حرم دست  
داشتن در حربانات احبر پاوه، ولی در اصل به خاطر وحشت از  
افشاگری‌هایی که گرجی از مرتجعین و روحانیون ساواکی مثل آیت‌الله  
حلیلی می‌کرد. جامعه روحانیت مرتجع و کوردل کرمانشاه از  
شخصیت‌های انقلابی و مبارزی چون معلم شهید «هرمز گرجی بیانی»  
به قول خودشان «ضدانقلاب» و «مفسد فی الارض» می‌سازد و در عوض  
از شخصیت‌های خائن و شناخته شده‌ای چون «سعید جعفری» که سالها  
پادو ساواک بوده قهرمان می‌سازد و او را همه کاره پاسداران انقلاب  
می‌کند و از او به عنوان جوانی مؤمن و معتقد یاد می‌کند. رژیم  
جمهوری اسلامی دهها تن دیگر از بهترین و فعالترین مبارزین این منطقه  
راتیرباران کرد. دکتر انسان دوست ابولقاسم رشوند سرداری راتیرباران  
کرد. ارتش را بر علیه خلق ستم‌دیده و به تنگ آمده کرد بسیج کرد و  
گفت: «با آنها انقلابی عمل کنید یا این که ما با شما انقلابی عمل  
خواهیم کرد». بدون ذره‌ای توجه به خواست‌های برحق و قانونی  
خلق کرد، بدون کمترین توجهی به نارسایی‌هایی که در کردستان چیده  
می‌شود. (اتفاقاً بیشتر این توطئه‌گراها و عوامل از طرف دولتیان تقویت  
می‌شوند) ارتش را که همان خلق و خوی آریامه‌ری را داراست به  
جنگ با خلق کرد تشویق کرد. همچنان که با خلق عرب. این بزرگترین

اشباهی بود که رژیم مرتکب آن شد. این شیوه همان شیوه آریامهری است. آریامهر هم در برخورد با خواستهای برحق حلقه‌ها با توب پونانک صحبت می‌کرد. اگر مردم شریف و مبارز کرد بر علیه ارتش و پاسداران می‌جنگد چاره دیگری ندارند. راه دیگری برایشان باقی نگذاشته‌اند اصلاً آنها را داخل آدم نمی‌دانند خواستها و توقعاتی که از انقلاب دارند خیلی رندانه پشت گوش می‌اندازند. حتی به رهبر دینی آنها توهین می‌کنند. در پیش‌نویس قانون اساسی انقلابی؟! کوچکترین اشاره‌ای به حقوق آنها نکرده‌اند. در میان مجلس خبرگان حتی یک نفر از کردستان که مردم او را بشناسند و قبول داشته باشد وجود ندارد. مسائلی که در کردستان وجود دارد خیلی عمیق‌تر از اینهاست که دولتبان فکرمی‌کنند. شاه آدمکش هم می‌گفت: «همه این‌ها از خارج دستور می‌گیرند.» فاجعه‌هایی که در کردستان اتفاق افتاده و می‌افتد، ریشه‌های عمیق‌تری دارد.

برای خشکاندن این ریشه‌ها باید فکر اساسی کرد و واقعاً انقلابی عمل کرد، که اولین قدم آن به رسمیت شناختن حقوق خلق کرد است که دولتبان بنا بر ماهیتی که دارند (در این مدت چهره واقعی خود را خوب نشان داده‌اند) از عهده این کار بر نمی‌آیند. و الا با کشتار دسته‌جمعی بهترین فرزندان خلق که هیچ‌گونه ارتباطی با این وقایع نداشته‌اند نمی‌توانند غائله را ختم کنند. مگر آریامهر با آن همه زُست و قیامه توانست؟ هرگز گرجی بیانی در زمانی که پاوه در اوج جنگ و برادر کشی بود در کرمانشاه مشمول کارها و فعالیتهای فرهنگی خودش بود. آنها گرجی را در کرمانشاه در خانه خودش دستگیر کردند و بعد از مدتی

بی‌شرمانه او را به حرم دروغین در حریمات پاوه به گاوله بسند. همین راستی آنها شرم نمی‌کند؟ آن اسلامی که این همه از عدل و انصافش دم می‌زدند این است؟ پاسداران در شهر شایع کرده‌اند که یک جمدان اسلحه از خانه گرجی بیانی بدست آمده است این شایعات فقط برای توجیه حبابتی است که خیلی وحشیانه مرتکب شده‌اند. خوبش این است که ما گرجی بیانی را می‌شناختیم، خیلی خوب هم می‌شناختیم. و با این وقایعی که دارد اتفاق می‌افتد، داریم کم کم آنها را هم خوب می‌شناسیم.

گرجی شیوه مبارزه‌ای را انتخاب کرده بود که احتیاجی به اسلحه نداشت. بیان برنده و کوبنده او، ذهن کنجکاو و هوشبازی او از هر سلاحی برای ارتجاع و دشمنان کشنده‌تر بود. با تیرباران گرجی انگار از هر خانواده کرمانشاهی جوان برومندی را تیرباران کردند. هر خانواده‌ای که بچه‌مدرسه‌روداشت گرجی را می‌شناخت. همه گرجی را می‌شناختند تمام معلمان نیز به داشتن همکاری چون گرجی افتخار می‌کردند و می‌کند و به هیچ وجه از کنار شهادت رفیق مبارزشان بی‌تفاوت نخواهند گذشت.

\*\*\*

جد روزی است که می‌بینیم خیلی غصه‌دار هستید، مثل آدم‌های کتک‌خورده گوشه‌ای کز کرده‌اید و فکر می‌کنید و از حالت چهره‌تان پیدا است که در فکر انتقام هستید. از شما چه پنهان ما هم همین‌طور هستیم. توی فکر این مصیبت‌های جور و احور که بر سرمان می‌آورند. آری ما هم به فکر انتقام هستیم. اگر ضعیفیم، اگر کم تجربه‌ایم، اگر

بچه محصلیم، اگر کم قدر نبیم، وای کینه داریم. به اندازه کوه پرو. به اندازه آب گل آلود فرسود در فصل بهار، و با این وجود اگر گرشناب هم باشیم بر ابحان کافیست. پس مرتجعین فکر نارنجکی مطلق را در این منطقه از ذهن نارنجک و دل سیاهشان بیرون کنند.

وقتی هر مزو دههاتن دیگر از مبارزین را تبر باران کردند. بدسال آن با محیط و حسناکی که بوجود آوردند تمام رفتار را که در دوره خفقان به گواه همه از حمله مبارزین بودند، دستگیر کردند. نوی خیابان به قول خودشان اگر کمونبستی رامی دیدند باو حمله می کردند، کتک می زدند و به زندان می انداختند می خندیدند. خوشحالی می کردند و خیلی لوس می رقصیدند و عربده می کشیدند که: «پس کجا هستند این کمونستهای مبارز اونهایی که می گفتند دلیری و شهامت زبانشد خاص و عام است، کدام سوراخ موشی قابم شده اند.» و ما می گویم ببینید مرتجعین و فربخورده ها، شجاعت با حماقت خیلی فرق دارد ما ملاحظه خیلی چیزها را می کنیم و الا حداقل می توانسیم در کوچه پس کوچه ای با جاقو دل بی مهر چهارتا آدم پنبوزه ظاهر مذهبی و مسلمان را پاره پاره کنیم. اما کمونبستها هیچ وقت نخواسته اند برادر کشی راه بیندازند. هیچ وقت نخواسته اند جنگ داخلی راه بیفتد.

راستی چه شده است؟ چه اتفاقی افتاده است! مگر همین ها نبودند که با کینه و نفرت به آدم کشی ها و بیرحمی های شاه خائن اعتراض می کردند. پس چرا حالا خودشان بی خود و بی جهت آدمهای خدمتگزار و انقلابی را به جرم ضد انقلاب و توطئه علیه جمهوری اسلامی تبر باران می کنند. ساوا کبها و آدمکشان حرفه ای رامی بخشند و آزادی گذارند،



آبوفت و دیگر از فرهنگیان و مردم صدیقی را ابرباران می کنند.  
هم ولایتی های زحمتکش!

سر ما مردم ستمدیده ایران باز هم کلاه رفته است. بر سر این انقلاب بر رنگ و خویش ما همان آمد که بر سر انقلاب مشروطه آمد. مسکین این بار خیلی بی شرمانه تر به انقلاب خیانت کردند. روز و روشن مردم را به وسیله خود مردم آتش زدند. جنگ و خونریزی و برادر کشی راه انداختند. هزاران نوظنه و دسیسه را به کار گرفتند و همه این ها را آفتاب به گردن کمونیست ها انداختند که حتی امام خمینی هم باورش شد که دشمن اصلی اسلام و ملت همین «کمونیست های فاسد» هستند. و آبوفت شروع شد که خودتان دیدید و شنیدید. آبروی اسلام را هم بردند. بکند آدم ضد خلقی که سابقه خیانت و سازش کاری و نوکر صفتی دارند، دور و بر رهبری انقلاب را گرفته اند. تبلیغ کنندگان و نوکران حلقه مگوش آمریکا آن چنان خودشان را در صف خلق جاز زدند و به کمک مرتجعین، تمام نیروها و سازمان های خلقی را آن چنان مورد مورد حملات شدید خود قرار دادند و آن چنان وسیع و همه جانبه از وسایل و دستگاه های تبلیغاتی که در اختیار داشتند بر ضد آدم ها و سازمان های مردم دوست و ایران دوست و دلسوز خلق و زحمتکشان استفاده کردند که همه مردم به شک افتادند که نکند تمام کارها را کمونیست ها خراب می کنند. کار به جایی رسید که بیشتر مردم عادی و مخصوصاً بازاری ها می گفتند: «اگر این کمونیست های بی شرف نمی بودند، حالا تمام کارها درست شده بود.»

آری، این چیزها اتفاق افتاده است. آنهایی که می گفتند:

«بازرگان از خدا و خلق خجالت بکش و سازش نکن» آنهايي که مي گفتند: «با آمريکا و عواملش انقلابي عمل کن» آنهايي که مي گفتند: «زمينهاي سلطنتي و گردن کلفتها را بين دهقانان بي زمين و زحمتکش تقسيم کن»، آنها که مي گفتند: «تمام سرمايه دارهاي آمريکايي اخراج شوند و کارخانه ها را شوراها اداره کنند» آنهايي که مي گفتند: «تمام قراردادهاي اسارت بار نظامي با آمريکا را لغو کن» و آنهايي که مي گفتند... همه ضدانقلاب شده اند. همه فاسد شدند. همه پست و رذل و خائين به دين و ملت شدند. همه را چو حشيانه (خيلي وحشيانه تر از رژيم منغور بهلوي) به رگبار گلوله بستند. خيلي راحت در عرض چند ساعت همه را مفسدفي الارض و محارب با خدا تشخيص دادند و تيرباران کردند. شهر خاموش شد. سکوت غم انگيز و سنگيني در شهر حاکم شد. همه شوکه شده بودند. گيج بودند. نوي اين فکر بودند که چه بر سرشان آمده و چه بر سرشان دارد مي آيد.

\*\*\*

ما گرجي را دوست داشتم و داريم. گرجي بهما درس مبارزه آموخت. گرجي معلم ما بود. اولين بار گرجي بود که با افشاگري هاي شجاعانه خود در سر کلاسها، چشم و گوش ما را باز کرد. و فني که از اوضاع کلافه مي شد، ديگر بي محابا همه چيز را مي گفت و عطفه دلش را خالي مي کرد. بچه ها را به فکر کردن و کتاب خواندن تشويق مي کرد. به ادامه تحصيل بچه ها خيلي اهميت مي داد. مي گفت: «دلم مي خوانند همه شما بريد دانشگاه.» مي گفت: «همه شما از بچه هاي زحمت کشيد، محروميت ديده ايد، دانشگاه بريد خيلي چيزها دستگيرتان مي شود.»

برای سال آخری‌ها صبحهای زود ساعت ۶/۵ تا ۸ کلاس کنکور می‌گذاشت و با بچه‌ها به قول خودش تست کار می‌کرد. وقتی که درس می‌داد فقط فرمول خشک نبود، بحث می‌کرد و خیلی هوشیارانه بحث را به مسائل اجتماعی می‌کشاند همه چیز خود را وقف مردم و دانش-آموزان کرده بود. تمام دانش‌آموزانی که وضع مالی‌شان خوب نبود از گرجی مثل برادر بزرگشان پول می‌گرفتند و...

گرجی عاشق بود. عاشق انسان. عاشق انسان آزاد، انسان زحمتکش آزاد. و در راه آزادی و ترقی انسان‌ها عاشقانه می‌سوخت. و آخر سر بدست دشمنان آزادی و آگاهی و نور و روشنایی ناجوانمردانه از پای در آمد. ما گرجی را دوست داشتیم. همه گرجی را دوست داشتیم. همه خون او پاک و شریف شهید گرجی را با ادامه راه گرجی با پاسداری از آرمانهای گرجی پاس می‌دارند.

\*\*\*

از دولت بازرگان و مرتجعین و دار و دسته‌شان بیشتر از اینها توقع نداشتیم. چون خودشان هم کم یا زیاد از همان طایفه پولدارها و گردن کلفتها و مفتخورها هستند. خودشان هم می‌خواهند به طریقی سوار شوند و تا ابد سوار باشند. این‌ها کارگر یا کارگرزاده یا دهقان و زحمتکش نبوده‌اند که از این کارهایی که می‌کنند آدم تعجب کند. اگر قدرت به دست کارگران و دهقانان افتاد و آنها هم همین کارها را کردند و خون بهترین فرزندان خلق را به شیشه کردند و سر کشیدند، آنوقت جادارد که آدم از تعجب شاخ در بیاورد و از غصه درجا بترکد. زیرا که دیگر امید نمانی برای این مردم بی‌کار و بی‌پول و غصه‌خو و بی‌توقع

زحمتکش نیست.

و این‌ها همه زنگت خطری است برای مسلمانان حوش بین و ساده لوح. زیرا این گردن کلفتها و این حوشگدرانی‌های بس الملی به این زودبیا از تحفه‌ای مثل ایران دست بر نمی‌دارند. و ما دیدیم که در این مدت کم بوسیله عوامل و مردوران‌شان چقدر راحت، ناراحتی و وحشت‌شان را از استقلال و آزادی و دمکراسی ایران نشان دادند. و چقدر راحت از مزدورانی چون چمران‌ها و فلاحی‌ها و قهرمان ملی قلابی ساختند، هم‌چنان که ارتش ملی قلابی ساختند، هم‌چنان که ارشاد ملی قلابی ساختند، هم‌چنان که طب ملی قلابی ساختند. هم‌چنان که بانک ملی قلابی ساختند. هم‌چنان که صنایع ملی قلابی ساختند، هم‌چنان که مجاهدین قلابی ساختند. و هم‌چنان که خیلی چیزهای قلابی دیگری ساختند. هم‌چنان که شخصیت‌های ملی قلابی ساختند که ربش گذاشتند وزیرپرچم جمهوری اسلامی انجام وظیفه می‌کند و هم‌چنان که آمریکا آمریکا است. خونخوار و آدمکش و غارتگر. و ایران همان ایران. وابسته و مظلوم و غارتگر شده.

\*\*\*

آیا مگر می‌شود بر کوه آتشفشانی که رویش را مدت کوتاهی است برف گرفته خندید؟ نه. آنها که می‌خندیدند حتماً از آتش مذاب درون دل کوه بی‌خبرند. آری، این کوه با این قلب پر از آتش حتماً روزی - دیر یا زود - منفجر می‌شود و آن وقت برف که سهل است نایک و نوب و ژ - ۴ را هم ذوب می‌کند. و دهان آن کس را که فرمان آتش داد تا سینه برادر بزرگمان، رفیق با شعور و با شوقمان را سوراخ سوراخ

کند، ابتدا از هم می‌درد و آنگاه می‌سوزاند.  
راستی آیا روده‌های از هم پاشیده و سوخته مزدوران آدمکش  
رژیم پهلوی را بر سرشاخه‌های درختان کنار خیابان‌ندیدید؟

دروید بیکران خلق بر رفیق شهید هرمز گرجی بیانی  
گرامی باد خاطره‌مهربانی‌ها و خدمتگذاری‌های رفیق  
شهید گرجی

مرگت بر امپریالیسم آمریکا و مرتجعین  
دانش آموزان هوادار «سازمان چریکهای خلق ایران»  
کرمانشاه

رفیق «هرمز»، فریادهای ترا ما با خنجرهای  
کوچک و صدای دررگه‌مان هر چه رسانر به  
گوش خلقمان خواهیم رساند.

صبح بود صبح غم‌زده‌ای که با ابرهای تیره‌ای شروع شده بود.  
خیابانها خلوت بود و باد گرد و غبار را به سروروی تک عابرینی که راه  
می‌رفتند می‌پاشید. ما خیلی غیرمنتظره خسر را شنیدیم. غافلگیرمان کرد.  
نوی رادبو خیلی آرام و مؤدب شنیدیم که بازده نفر از مهاجمین و سران  
حزب دموکرات کردستان را اعدام کرده‌اند و در میان آنها نام معلم  
آشاور رفیق عزیزمان را شنیدیم «هرمز گرجی بیانی» چه کسی می‌توانست  
ناور کند؟ نه. این باید دروغ محض باشد. ولی باز هم شنیدیم، همه  
گفتند. آنوقت رود از همدیگر جدا حافظی کردیم و رفیق ما گوشه‌ای

گبریاوریم و در تنهایی توی سرمان بزیم.

برادر مذهبی یکی از رفقا گریه می کرد. خواهرش گریه می کرد. مادرش کلاش می چید و گریه می کرد. کریم کوچیکه و ابرناوایی محلمان هم گریه می کرد. به نظر می آمد که زمین و آسمان گریه می کند. همه او را می شناختند و دوستش می داشتند. هر کس از او خاطره ای داشت. شهادت رفیق هرمز، مرگ صمد را بیادمان آورد. مرگ بیژن جزنی را و مرگ صدها فدایی خلق را در یادگاههای رزیم پهلوی. و ما مثل شاخ و برگهای درختی که او را قطع کرده باشند باسرافتاده بودیم زمین و گریه می کردیم. آری ما محصلین، شاخ و برگهای گسری بودیم.

\* \* \*

طاقمان نمی گیرد. سرفیرها می رویم، تابتیم چه خیر است هیچ. سه پیرمرد سرشان را به پایین انداخته بودند و خسته و شرمنده دهمین فر را می کردند. همه آنها را پهلوی هم فرار می دهند. هفت هشت محصل گوشه ای کز کرده اند و به کلنگ فر کن نگاه می کنند. بعد از ساعتی عده ای جنازه رفیق هرمز را می آورند. لا اله الا الله... همه بلند می شویم. و در حالی که به آن ها نگاه می کنیم دستمان به جیمان می رود و دستمان را می آوریم و اشکمان باک می کنیم. سرمان گبح می رود. گلوبمان درد می کند. حتی بك کلمه هم نمی توانیم حرف بزیم.

به یادمی آوریم معلممان را که به دست بك چاقو کش نامرد تیر. باران شده است، شب نزدیک ساعت ۲ در زندان دیزل آباد. همه آنها



را ردیف هم قرار می دهند. ولی نعره رفیق هر مزمل خنجری در قلبشان  
فرمی رود.

زنده باد کمونیسم درود... برفدایی... زنده باد دلاوری خاق...  
این هارا خود پاسبانی که در آنجا بود برایمان تعریف می کرد.  
وحتماً رفقای دیگرمان هم سرود خوانده و شعار داده اند. این راهم  
همان پاسبان می گفت.

\* \* \*

امروز فیزیک داریم. جلسه اول است و نمی دانیم دبیرمان کیست.  
کلاس شلوغ است که در بازمی شود:  
- برپا

همه برمی خیزیم. یک دبیر بلندقد و لاغر تو می آید با موهای  
خیلی کوتاه و چهره عصبی که سیگاری لای انگشتانش دود می کند.  
همین طور ایستاده ایم که صدایش رامی شنویم، انگار تعظیم مان  
می کند:

آقایان خواهش می کنم بفرمایید بنشینند.  
اولین کلام او برایمان دل پذیر است و فکر می کنیم حتماً معلم  
خوبی است. بعد از معرفی خودش درباره کتاب فیزیک و مطالب آن  
حرف می زند و اشکالات فراوانی که کتاب دارد برمی شمارد.  
ماهه کتاب را درس نمی دهیم. از مطالبش انتخاب می کنیم و  
بعد خودمان چیزهایی را که لازم تر است به آن اضافه می کنیم. آخرین  
بک را به سیگارش می زند و آن را زیر پایش له می کند.  
یک ساعت تمام بک ریز برایمان حرف می زند و ما حسته نمی شویم.

کلاس درسکوت کامل است. برای اولین بار فکرمی کنیم که با سرادر خودمان می خواهیم یک سال را بگذرانیم. این حرف خود او بود: «ما مثل دونار فیق، مثل دوناسرادر امسال را می خواهیم باهم باشیم، سعی کنید از کلاس استفاده کنید. هر کدام از شما اگر چیزی به نظر نامی رسد بگوئید تا با کمک هم کلاس بهتری داشته باشیم.»

\* \* \*

اورا نسوی قبرمی گذارند و رویش خاک می ریزند. چه بیرحمند این قبرکن ها، انگار ما را توی قبرمی گذارند. بدنمان سخت می لرزد. توان نداریم. پاهایمان سست شده است. این کیست که برویش خاک می ریزند؟ این کیست که بی حرکت است؟ رفیق عزیز، معلم مهربان هر مز؟ نه! نه!

رفیق بیدار شو تا گونه های تورا غرق بوسه کنیم. رفیق بلند شو تا مثل چند وقت پیش محکم دست همدیگر را فشار بدهیم. چه کسی قلب پر مهرت ترا نشانه گرفت؟ چه کسی بدن نازنین ترا سوراخ سوراخ کرد؟ چه کسی به پاهای تو تیر زد؟ نفرین بردستان اهریمنی اوراستی چه کسی خاطره دلسوزی های تورا فراموش خواهد کرد؟ بی حرکت به بیل نگاه می کنیم که لجوجانه بر روی عزیزترین رفیقان خاک می ریزد. محصلهایی که آن طرف تر ایستاد بودند با ناباوری نگاه می کنند و اشک می ریزند. اطرافمان زمزمه چندمرد است: مگر چه کرده بودند؟

- باز اعدام و تیرباران شروع شد. از زبردست یک جلاد بیرون آمدیم و افتادیم زبردست یک جلاد دیگر.

– میگن يك ماشين ژ-۳ ازش گرفتن.

آرام براده می افنیم. چشم یکی از رفقا فرمز شده است. می خواهیم گریه نکنیم ولی نمی توانیم. مثل بچه های كوچك حق گریه می کنیم دلمان نمی خواهد بخانه برویم. به خیابان هم نمی خواهیم برویم. حتماً توی خیابان هیچ کس پیدایش نیست. لابد کتاب فروشهای دور میدان مصدق هم حالا بندوبساطشان را گوشه خانه ریخته اند و بچه هایشان را درهم فرو کرده و فکر کرده و فکر می کنند که چه شده است؟

بادملایمی می وزد صورتمان که خیس اشك است خنك می شود کسی حرفی نمی زند.

صدای معلم شهیدمان مدام توی گوشمان زنگ می زند.

حرفهایش، دلسوزی ها و غم خوردنش برای ماها، وقتی توی کانون معلمان شعر می خواند. سر کلاس، وقتی کتاب خوب معرفی می کرد همه بیادمان است. خوب بیاد داریم که حرفهای تازه را همه از گرجی می شنیدیم. توی کانون معلمان اگر اختلافی بین معلمان می افتاد همیشه او بود که پیشقدم می شد و همه را به اتحاد دعوت می کرد. وجود او در کانون معلمان هستی بخش تمامی معلمینی بود که برای محصلین و مردم زحمت می کشیدند و خون دل می خوردند. با صدای بلند می گفت:

« چرا می گوید سر کلاس ها برویم زیرا بچه ها از درس عقب می مانند؟ این از فرصت طلبی است، اگر ما این کار را بکنیم به جنبش خیانت کرده ایم. محصلها توی این چند ماه به اندازه ۱۰ سال درس زندگی و مبارزه یاد گرفته اند و مگر غیر از این چیزی هست؟ »

حاکم شرع کرمانشاه پس از مرگ رفیق هرمز بی‌شرمانه گفت:  
«عده‌ای به تیرباران کردن گرجی بیانی به ما ایراد گرفته‌اند. ما گفتیم او  
در ارتباط با واقعه پاوه بوده است. در نانی حرفهای او از گلوله هم بدتر  
بود.»

این مرد جنایتکار متعصب چه خوب درک کرده بود! آری ما  
افتخار می‌کنیم. حرفهای رفیق هرمز از گلوله هم بدتر بود.  
بشنوید صدای او را، گوش کنید.

– شما از بت شکن بت ساخته‌اید، هر کجا می‌روی نام خمینی  
رویش گذاشته‌اید. مثل دوران پهلوی که همه نامها آریامهر یا پهلوی  
بود. قهرمان بازی و قهرمان پروری را بگذارید کنار. به خودمان بیایم و  
با کمک هم دسته‌جمعی مسائل و مشکلات را بررسی و حل کنیم. آخر  
ما چشم و گوش و عقل داریم. هر کدام از ما دارای يك رأی است.  
باید رأی‌ها را محترم بشماریم.»

این حرفها را در يك جمع بزرگ مذهبی می‌زد. بعد دیدیم  
که چند نفر احساساتی و بی‌منطق به‌گریه افتادند و فریاد زدند و برای  
او جاقو کشیدند.

آنها که منطقی نداشتند از او می‌ترسیدند. آنها که دائم در فکر  
خاموشی و تاریکی اندیشه محصلین بودند از او می‌ترسیدند و آنها  
که در فکر جمع‌آوری پول بودند و می‌خواستند عیاشی کنند (و این  
خوش‌گذرانی و عیاشی را در این شرایط در پشت ریش و تسبیح پنهان  
ساخته‌اند) بیش از همه از نام گرجی بیانی در هراس بودند. چه اعلامیه‌های  
مجهول و ناشناخته‌ای که بیرون نیامدند و رفیق گرجی را تهدید به مرگ

نکردند! چه شعارها که در کوجه‌ها و مدرسه‌ها برضد او نوشته نشد، ولی او بازم بیشتر در فکر آگاه کردن محصلین و جوانان و تداوم انقلاب خونین مردم بود.

\*\*\*

حالا تو درگور خود خاموش و ساکت خوابیده‌ای و ما چگونه به تو بفهمانیم رفیق هرگز که ادامه دهند گاه راه تویم. تو که توی کلاس از ما می‌خواستی که شرافتمندانه زندگی کنیم زیر بار هیچ نوع ظلم و بی‌عدالتی نرویم. ما چطور بگوییم که آری چنین خواهیم کرد. ما چگونه مبارزه کنیم بهتر همان است که زندگی و راه ترا در پیش بگیریم. بگذار تاریخ اندیشان با خواندن این مطالب آتش بگیرند. رفیق هرگز، خلق انتقام خون ترا خواهد گرفت. خلق چون آتشی زبر خاکستر است و تو این را چه خوب می‌فهمیدی و به ما یاد دادی! تو چون ستاره سرخی به تبار شهیدان پیوستی. ما از حرفهای تو خنجری خواهیم ساخت که با آن بتوانیم قلب هر چه مرغ ماهی خوار است پاره پاره کنیم. مرتجعین چه می‌اندیشند؟ ما با ادامه راه تو به صف اصغر عرب هریسی‌ها می‌پیوندیم. دستهای کوچک ما را نگاه کن! بادت هست می‌گفتی این مشت‌های کوچک شما روزی مسلسل خواهد شد؟ و آنروز روز پیروزی مردم ستم‌دیده خواهد بود رفیق! دختر نوحوانی را بیاد بیاور که تا آخرین لحظه تیرباران سرود «ای رفیق» را خواند. ما نیز مانند او مردانه می‌میریم.

رفیق تو هرگز نارنجک کوچک دست‌ساز دیده‌ای؟ نو ما را مثل آن نارنجک پرتاب کردی و ما آماده‌ایم تا قلب دشمنان خلق را سوراخ

سوراخ کینم و خود نیز منلاشی شویم.

محصلین آگاه تو اکنون در کوچه پس کوچه‌ها به بادت به روی دیوارهای شهر شعار می‌نویسد. قلب‌های بکابک ما لرزیراز کبیه و خشم نفرت است. ما دانش‌آموزان تو فدائیان کوچکی هستیم، که ابتکاش روزی در کنار تو (با بدن سوراخ سوراخ شده همچون بدن نحیف و بیمار ولی تیرخورده خودت) ایستاده بمبریم. «این مرگت نیست که می‌سازد» لحظه‌ای نگاه کن! آن پسرهای کوچک اندام و لاغر رامی‌بینی؟ آنها ترا می‌شناسند و دوست دارند. آنها حالا با چهره‌های خاک گرفته و دستان جوهری با پلی کبی دسنی و کبیه و خودکار اعلامیه تکثیر می‌کند.

کتاب‌های صمد را فروخته‌اند. خرجی هایشان را جمع کرده‌اند. محمدعلی یک هفته ذرت فروشی کرده است. خدامراد ده روز به شاگردی رفته است، بقیه هم کار کرده و پولی روی هم گذاشته‌اند. و حالا کاغذ و جوهر و کبیه خریده‌اند که اعلامیه چاپ کند. آنها چرن تو آرمانهای بزرگی را در سر می‌پرورانند. مغرور و سرفراز به خواب رفیق هر مز. از خون سرخ تو هزاران گل سرخ خواهد دمید. هم چنانکه از خون شریف و گرانبهای صمد گلستانی به وسعت ابران زمین سر از خاک بیرون آورد.

فربادهای ترا ما با حنجره‌های کوچک و صدای دور گمان هر چه رساتر به گوش خلقمان خواهیم رساند.

یادت و راحت جاودانه باد

دانش‌آموزان هوادار «سازمان چریکهای فدایی

خلق ایران» - کرمانشاه

۵۸/۷/۶



بامدادان به هنگامی که هنوز  
شب تیره از دیارمان نگر ریخته بود.  
و هنوز خورشید گیسوان زربش را  
در کوهساران بلند نگشوده بود.

بصبح قهرمانی که جاودانه به یادها می ماند  
به جلادان سپرده شدند  
هزاران قلب عاشق و پاک را  
جلاد زخم عمیقی زد.  
هنوز خونهای تازه ریخته، نخشکیده بود.  
که باز هم خون ناحق ریخته شد،  
خونهایی بدینسان گرم و سرخ،  
سرزمین ما را زینت می بخشد.  
طوفان به نادانی در نمی یابد که  
در بهاران هنگام شکفتن لاله  
اگر یک گل در چمن به پژمرد  
هزاران لاله‌ی نو می شکوفند.  
دشمن بی فرجام، چگونه در یابد؟  
به راه نوده‌ها و به راه آزادی  
هر آینه قهرمانی شهید شود  
از هزاران دل، هراس می‌گیرد

چاپ و پخش از هواداران  
« سازمان چریکهای فدایی خلق ایران »  
تهران



بها ۳۰ ریال